

# حکومت نظارتی همه-جا-حاضر: ۱۹۸۴ جورج اورول دیگر داستان نیست

جان دبلیو وایتهد  
ترجمہ یوسف نوری زادہ



Vicente Méndez Getty

«باید با این فرض زندگی می‌کردی - و از روی عادت‌ی که تبدیل به غریزه می‌شد، این گونه هم زندگی کردی - که هر صدایی که از تو در می‌آمد شنیده می‌شد، و هر حرکتی که از تو سر می‌زد، به جز در تاریکی، زیر نظر بود.» - جورج اورول،  
۱۹۸۴

با احتیاط قدم بردارید! داستان تخیلی جورج اورول به دستورالعمل عملیاتی حکومت نظارتی مدرن و همه-جا-حاضر تبدیل شده است.  
هفتاد سال می‌شود که اورول - موقع مرگ، به ستوه آمده از تب و حمله‌ی سرفه‌های خون‌آلود، و با جانی شیفته برای هشدار علیه ظهور جامعه‌ای که در آن سوءاستفاده‌ی عنان‌گسیخته از قدرت و تحریف عمومی به‌هنجار تبدیل شده - در کتاب ۱۹۸۴ خود ظهور شوم فناوری فراگیر، فاشیسم و تمامیت‌خواهی را به تصویر کشیده بود.  
چه کسی می‌توانست پیش‌بینی کند که هفتاد سال بعد از تایپ آخرین کلمه‌های داستان ویرانشهری‌اش، «او به ناظر اعظم<sup>۱</sup> مهر می‌ورزید»، ما هشدار او را جدی نگرفته و کارمان به مهر ورزیدن به «ناظر اعظم» بکشد؟  
«به آینده یا گذشته، به زمانی که اندیشه آزاد است و آدم‌ها با یکدیگر تفاوت دارند و تنها زندگی نمی‌کنند - به زمانی که حقیقت وجود دارد و

---

<sup>۱</sup> صالح حسینی در ترجمه‌اش از این کتاب (۱۹۸۴) از عبارت «ناظر کبیر» برای Big Brother استفاده کرده است. به دلیل معنای ضمنی مثبت کلمه‌ی «کبیر» (connotative meaning)، در ترجمه‌ی این مقاله به منظور شخصیت‌پردازی بهتر از صفت «اعظم» استفاده شده که در سال‌های اخیر بار معنایی منفی به خود گرفته است. به لحاظ موسیقایی هم دو کلمه‌ی «ناظر اعظم» به نظر می‌رسد گوش‌نوازتر باشد. م.

شده را نمی‌توان ناشده کرد:<sup>۱</sup> از دوران همگونی، از دوران انزوا، از دوران  
 "ناظر اعظم"، از دوران دوگانه‌باوری؛ سلام! - جورج اورول

داستان ۱۹۸۴ یک جامعه‌ی جهانی مبتنی بر کنترل همگانی را به تصویر می‌کشد که در آن مردم حق ندارند افکاری داشته باشند که به شکلی از اشکال ممکن در مخالفت با دولت شرکتی باشد. در آن خبری از آزادی‌های شخصی نیست، و فناوری پیشرفته نیروی محرکه‌ی پشت جامعه‌ی نظارت-مدار شده است. خبرچین‌ها و دوربین‌ها همه جا را گرفته‌اند. مردم در معرض «پلیس اندیشه» اند، که به حساب هر آن که به جنایت فکری دست زده باشد می‌رسند. در رأس دولت یا «حزب»، «ناظر اعظم» قرار دارد که پوستر او در همه جا با کلمه‌های «ناظر اعظم تو را زیر نظر دارد!» نصب شده است. ما خیلی زودتر از موعد سر از آینده‌ی ویرانشهری‌ای در آورده‌ایم که فکر آن نه تنها به سر اورول بلکه نویسندگان تخیلی‌نویسی همچون آلدوس هاکسلی، مارگارت آت‌وود و فیلیپ کی دیک زده بود.

«اگر آزادی اصلاً معنایی داشته باشد، به معنی حق گفتن چیزهایی به مردم است که نمی‌خواهند بشنوند.» - جورج اورول

تا بخواهید مثل «ناظر اعظم» در کتاب ۱۹۸۴، دولت و جاسوسان شرکتی‌اش اکنون همه‌ی حرکات ما را زیر نظر گرفته‌اند. تا بخواهید مثل دنیای قشنگ نو<sup>۲</sup> اثر هاکسلی، پشت سر هم جامعه‌ای از ناظران را بیرون می‌دهیم که «اختیارشان را از کف داده، اما... چه بسا از آن لذت می‌برند، چون با برنامه‌ریزی و شستشوی مغزی، حواس‌شان از هر

<sup>۱</sup> What is done cannot be undone مصراعی از نمایشنامه‌ی مشهور مکتب اثر شکسپیر.

گونه تمایل به شورش پرت می‌شود.» تا بخواهید مثل **قصه‌ی ندیمه**<sup>۱</sup> اثر مارگرت اتوود، اکنون عامه‌ی مردم می‌آموزند «جایگاه و وظایف خود را بدانند، بفهمند که هیچ‌گونه حقوق واقعی ندارند اما اگر تبعیت کنند تا یک میزان مشخص از آن‌ها محافظت به عمل خواهد آمد، و چنان پندار خواری از خود در ذهن بیوراندند که تقدیر محو‌له‌ی خویش را پذیرفته و دست به شورش و یا گریز نزنند.

و به پیروی از نگاه تیره و پیامبرگونه‌ی فیلیپ کی دیک از دولت پلیسی ویرانشهری – که مبنای داستان پلیسی و آینده‌گرایانه‌ی استیون اسپیلبرگ با عنوان «گزارش اقلیت» شد – ما اکنون در دنیایی به دام افتاده‌ایم که در آن دولت ناظر متعال، عالم متعال، و قادر متعال است، و اگر جرئت کنید از صف خارج شوید، رسته‌های تکاوری سیاهپوش<sup>۲</sup> (مجهز به سلاح‌ها و تاکتیک‌های ویژه) و واحدهای پیشگیری از جنایت چند تا جمجمه را خواهند شکست تا عامه‌ی مردم را تحت کنترل خود در آورند.

آن‌چه روزگاری آینده‌گرایانه به نظر می‌رسید دیگر به عرصه‌ی داستان‌های علمی-تخیلی تعلق ندارد.

در کمال تعجب، همان‌گونه که فناوری‌های گوناگون و نوشکفته‌ای که به استخدام دولت‌ها و به یک اندازه آبرشکرت‌ها درآمده – فناوری شناسایی چهره، اسکنرهای عنبیه، پایگاه داده‌های حجیم، نرم‌افزارهای پیش‌بینی رفتار آدم‌ها، و امثالهم – در شبکه‌ی پیچیده و درهم‌تنیده‌ای گرد هم می‌آیند تا حرکات ما را ردگیری، افکار ما را پیش‌بینی، و رفتار ما را کنترل کنند؛ نگاه‌های ویرانشهری نویسندگان اعصار گذشته با سرعت سرسام‌آوری دارند به حقایق امروزی تبدیل می‌شوند.

مشخصه‌ی دنیای ما از این قرار است: نظارت گسترده، فناوری‌های پیش‌بینی رفتار انسان‌ها، نقب زدن به داده‌ها، مراکز التقاط اطلاعات، اتومبیل‌های بی‌راننده، خانه‌های

<sup>۱</sup> The Handmaid's Tale

<sup>۲</sup> SWAT teams (Special Weapons and Tactics)

مجهز به سیستم کنترل تجهیزات توسط صدای ساکنین آنها، سیستم‌های شناسایی چهره، حشرات سایبری و پهپادها، و پلیس پیشگیرانه (پیشگیری از جنایت) به قصد جلب مجرمین بعد-از-این، قبل از آنکه هر گونه خسارتی به بار آورند.

دوربین‌های نظارتی همه جا هستند. عوامل دولتی به همه‌ی تماس‌های تلفنی ما یواشکی گوش داده و ای‌میل‌هایمان را می‌خوانند. مصلحت‌اندیشی سیاسی - فلسفی که از تنوع جلوگیری به عمل می‌آورد - به اصول راهنمای جامعه‌ی مدرن تبدیل شده است.

«مردم شب‌ها با آرامش در تختخواب خود می‌خوابند فقط به خاطر این که

انسان‌هایی نخراشیده همواره آماده‌باش‌اند که از جانب آنها دست به خشونت

بزنند.» - جورج اورول

دادگاه‌ها حفاظت‌های مبتنی بر «اصلاحیه‌ی چهارم» [از قانون اساسی] علیه بازرسی‌ها و توقیف‌های نامعقول را پاره‌پاره کرده‌اند. در واقع، تیم‌های تکاوری که بدون حکم بازرسی درهای منازل را می‌شکنند و عوامل اف‌بی‌آی که مثل پلیس مخفی‌ای عمل می‌کنند که شهروندان مخالف را مورد بازجویی قرار می‌دهند، در آمریکای معاصر به رویدادهایی بس رایج تبدیل شده‌اند. و حریم و تشخیص بدنی به کلی به دست یک دیدگاه غالب از حیز انتفاع ساقط شده است؛ دیدگاهی که بر اساس آن آمریکایی‌ها در موقع مواجهه با مأمورین دولتی از هیچ‌گونه حقوقی نسبت به تن خود برخوردار نیستند. این مأمورین مجازند هر فرد را هر آن که اراده کند به خاطر کوچک‌ترین تحریک مورد بازرسی بدنی، توقیف، اسکن، جاسوسی، و کندوکاو قرار داده، لباس‌های او را در آورده و جست‌وجوی بدنی کرده و یا با تیزر به او شوک وارد کرده و بازداشت کنند.

«جانورانی که بیرون از خانه بودند از خوک‌ها به انسان‌ها، و از انسان‌ها به خوک‌ها، و دوباره از خوک‌ها به انسان‌ها نگاه می‌کردند؛ اما دیگر تشخیص آنها از یکدیگر غیرممکن بود.» - جورج اورول، مزرعه‌ی حیوانات.

هر روز بیش‌تر از روز قبل شاهد حاکمیت منبعث از پیوند مولتی- شرکت‌ها با دولت پلیسی هستیم.

آنچه عده‌ی زیادی ناتوان از درک آند این است که دولت به تنهایی عمل نمی‌کند؛ نمی‌تواند چنین کند. دولت به یک همدست احتیاج دارد. بنابراین نیازهای پیچیده‌ی امنیتی و روزافزون دولت فدرال عظیم‌الجثه، علی‌الخصوص در عرصه‌های دفاعی، نظارتی و مدیریت داده‌ها، در بخش شرکتی برآورده شده است؛ که نشان داده چنان متحد قدرتمندی است که هم به رشد زیادخواهی دولتی وابسته است و هم آن را تغذیه می‌کند. در واقع، از پیوند «تکنولوژی عظیم» با «دولت عظیم»، «ناظر اعظم» سر برآورده، و هم‌اکنون «سردمداران شرکتی» ای که شاخک‌های‌شان به همه جای جهان گسترش یافته بر ما حکومت می‌کنند. مثلاً روزنامه‌ی **یواس‌ای تودی** گزارش می‌دهد که پنج سال بعد از حملات تروریستی یازدهم سپتامبر، کار و کاسبی بخش امنیت داخلی تا چنان درجه‌ای رونق گرفته بود که مؤسسه‌های جاافتاده‌ای مثل شرکت‌های فیلم‌سازی و صنعت موسیقی را به لحاظ درآمد سالانه تحت‌الشعاع خود قرار داده بود. پیش‌بینی شده هزینه‌ی تأمین چنین امنیتی توسط شرکت‌های خصوصی مثل گوگل، آمازون، مایکروسافت و دیگران در آینده‌ای نزدیک از بیش از یک تریلیون دلار فراتر برود.

اکنون دولت چنان تسلیحات فناورانه‌ی پیشرفته و تجاوزگرانه‌ای در اختیار خود دارد که هر گونه اقدامات محافظتی مبتنی بر قانون اساسی را از اعتبار قانونی ساقط کند. «مجمع امنیتی / صنعتی» - پیوند منافع دولتی، نظامی و شرکتی با هدف حفظ نظارت دائمی بر سر آمریکایی‌ها - که رهبری آن را «آژانس امنیت ملی (NSA)» به عهده گرفته و نشان داده که تقریباً هیچ وقعی به محدودیت‌های قانون اساسی یا خلوت انسان‌ها

نمی‌گذارد، دولت و زندگی ما را به زیر سلطه‌ی خود کشیده است. «آژانس امنیت ملی» سه برابر بزرگ‌تر از سازمان سیا، متشکل از یک سوم بودجه‌ی اطلاعاتی و با شبکه‌ی جاسوسی جهانی خود برای راه‌اندازی، پیشینه‌ی دیرینه‌ای از جاسوسی آمریکایی‌ها را در کارنامه‌ی خود دارد، چه همواره از اجازه‌ی چنین کاری برخوردار بوده یا نبوده باشد. پول، قدرت، کنترل. برای دامن زدن به هم‌آمیزی شرکت‌های خیلی خیلی بزرگ با دولت با هیچ‌گونه کمبود انگیزه مواجه نیستیم. اما چه کسی بهای آن را می‌پردازد؟ البته که مردم آمریکا!

اورول فهمیده بود که بسیاری از آمریکایی‌های گرفتار در بند احساساتی‌گری‌های کورکورانه‌ی خود هنوز در تقلای کنار آمدن با چه پدیده‌ای هستند: این که چیزی به اسم دولت سازمان‌یافته در جهت مصلحت عمومی مردم وجود خارجی ندارد. حتی بهترین مقاصد و نیت دولتمردان جای خود را به امیال کسب قدرت و کنترل بر شهروندان می‌دهند؛ حال به هر بهایی که باشد. آن‌گونه که اورول توضیح می‌دهد:

حزب قدرت را کلاً به خاطر خودش می‌خواهد. ما علاقه‌ای به مصلحت دیگران نداریم؛ ما فقط به قدرت علاقمندیم؛ قدرت ناب. معنی قدرت ناب را فی‌الساعه خواهی فهمید. ما از اُلِیگارش‌های گذشته‌ها از این جهت فرق داریم که می‌دانیم چه می‌کنیم. همه‌ی سایرین، حتی آنها که شباهتی به ما داشتند، ترسو و ریاکار بودند. نازی‌های آلمانی و کمونیست‌های روسی به لحاظ روش کار خیلی به ما نزدیک بودند، اما شهامت این را نداشتند که به انگیزه‌های خود پی ببرند. آنها تظاهر می‌کردند، شاید حتی باور می‌کردند، که به‌طور غیرارادی و برای مدتی کوتاه قدرت را به تسخیر خود در آورده‌اند، و این که در همان نزدیکی‌ها بهشتی غنوده بود تا انسان‌ها در آن آزاد و برابر باشند. ما این‌طور نیستیم. ما چیزی را می‌دانیم که هیچ

کس که قدرت را به قصد دست کشیدن از آن به دست می آورد، از آن خبر ندارد. قدرت وسیله نیست؛ هدف است. آدم دیکتاتوری به پا نمی‌کند تا از انقلاب محافظت به عمل آورد؛ آدمی انقلاب می‌کند تا دیکتاتوری به پا کند. هدف ایذا و اذیت، خود ایذا و اذیت است. هدف شکنجه، شکنجه است. هدف قدرت، قدرت است. حالا کم‌کم حرفم را خواهی فهمید.

«هر چه پیش‌تر جامعه‌ای از حقیقت فاصله بگیرد، از کسانی که حرفی از آن بزنند نفرت بیش‌تری خواهد داشت.» - جورج اورول.

طرز فکر مردم را چگونه تغییر می‌دهی؟ با تغییر واژه‌هایی که استفاده می‌کنند شروع می‌کنی.

در رژیم‌های تمامیت‌خواه - همچنین معروف به حکومت‌های پلیسی - جایی که سازگاری و اطاعت به زور اسلحه به مردم تحمیل می‌شود، دولت به مردم دیکته می‌کند که حق استفاده از چه واژه‌هایی را داشته و یا ندارند. در جوامعی که دولت پلیسی پشت نقاب خیرخواهانه پنهان می‌شود و لباس تساهل به تن می‌کند، شهروندان خودشان را سانسور می‌کنند؛ آن‌ها پلیس دستگاہ واژگانی و نظام فکری خود می‌شوند تا با اصول دیکته شده بر اذهان توده‌ها سازگار گردند.

ادبیات ویرانشهری نشان می‌دهد زمانی که عامه‌ی مردم به آدم‌های بی‌اراده‌ی بی‌فکر تبدیل می‌شوند چه اتفاقی می‌افتد. در **فارانهایت ۴۵۱** اثر ری بردبری، مطالعه قدغن شده و کتاب‌ها سوزانده می‌شوند تا ایده‌های مخالف سرکوب شود، حال آن‌که از سرگرمی‌های تلویزیونی استفاده می‌شود تا عامه‌ی مردم بی‌حس شده و از آن‌ها موجوداتی ساخته شود که به آسانی آرامش یافته، حواس‌شان پرت شده و کنترل می‌شوند.

در **دنیای قشنگ** نو اثر هاکسلی، ادبیات جدی، تفکر علمی و تجربه‌اندوزی به عنوان اعمالی مخالف حکومت و براندازانه، قدغن می‌شوند؛ در عین حال از تفکر انتقادی از



طریق استفاده از شرطی شدن، تابوهای اجتماعی و تعلیم و تربیت فرودستانه جلوگیری به عمل می آید. به همین شکل، عباراتی که دال بر تفرّد، استقلال، و اخلاق گرایبی اند، همچون آمعالمی شنیع و غیرعادی قلمداد می گردند.

و در اثر اورول، ۱۹۸۴، «ناظر اعظم» بساط همه‌ی واژگان و معانی نامطلوب و غیرضروری را برمی چیند، حتی تا آنجا پیش می رود که مرتب تاریخ را بازنویسی کرده و «جرم اندیشه» را تنبیه می کند. در این نگاه ویران شهری به آینده، «پلیس اندیشه» به عنوان چشم و گوش «ناظر اعظم» عمل می کند، در عین حال که «وزارت صلح» به جنگ و دفاع از میهن، «وزارت فراوانی» به امور اقتصادی (جیره بندی و قحطی)، «وزارت عشق» به نظم و قانون (شکنجه و شستشوی مغزی)، و «وزارت حقیقت» به اخبار، سرگرمی، تعلیم و تربیت و هنر (تبلیغات) می پردازد. شعار اقیانوسیه از این قرار است: جنگ صلح است، آزادی بردگی است، نادانی توانایی است.

این هر سه نویسنده - بردبری، ها کسلی و اورول - شم و مهارت عجیبی برای درک آینده داشتند، با این حال این اورول است که بهتر از همه به قدرت واژگان برای تحریف اذهان توده‌ها پی برده بود. «ناظر اعظم» اورول به «گفتار جدید» متوسل می شد تا کلمه‌های نامطلوب را حذف کند؛ این کلمه‌ها را چنان خالی از معنا می کرد که معنایی نامتعارف یافته و افکار مستقل و غیر قابل قبول برای دولت کلاً غیرضروری گردند. برای آن که فقط یک مثال داده شود، همان طور که اریک فروم روان‌شناس در پی گفتار خود به ۱۹۸۴ نشان می دهد:

کلمه‌ی «آزاد» هنوز در «گفتار جدید» وجود داشت، اما فقط می شد در گزاره‌هایی مثل «این سگ آزاد از شپش است» یا «این مزرعه آزاد از علف هرز است» استفاده کرد. نمی شد از آن به معنای قدیمی «به لحاظ سیاسی

آزاد» یا «به‌لحاظ فکری آزاد» استفاده کرد، چون آزادی سیاسی و فکری دیگر همچون مفاهیمی مستقل وجود خارجی نداشتند....

جایگاه کنونی ما، در محل تلاقی «گفتار قدیمی» (آن‌جا که کلمه‌ها حاوی معنا بوده، و ایده‌ها خطرناک‌اند) و «گفتار جدید» (جایی که فقط آنچه نزد اکثریت «ایمن» و «پذیرفته» است مجاز است) قرار گرفته. سردمداران قدرت پیشه مقاصد خود را شفاف و عیان بیان کرده‌اند: آن‌ها همه‌ی واژگان و افکار و عباراتی را که اقتدار آن‌ها را به چالش بکشد پیگیری کرده و تحت تعقیب قرار خواهند داد.

این است آخرین حلقه‌ی رابط از زنجیره‌ی یک دولت پلیسی!

**«تا هشیارند دست به شورش نخواهند زد، و بعد از آن که دست به شورش**

**زدند دیگر نمی‌توانند هشیاری خود را به‌دست آورند.» - جورج اورول.**

آمریکایی‌ها شرطی شده‌اند که پذیرای حملات روزمره بر حقوق خصوصی خود باشند. در واقع، اعتیاد به دستگاه‌های صفحه‌دار - علی‌الخصوص موبایل‌ها - به نوعی زیست‌کندویی منجر شده که نه تنها عامه‌ی مردم از طریق آن‌ها تحت نظرند، بلکه روبات‌هایی با هوش مصنوعی آن‌ها را تحت کنترل خود در آورده‌اند. هر چند، روزگاری، ایده‌ی دولت کاملاً نظارتی‌ای که تک‌تک حرکات افراد را ردگیری کند برای اکثر آمریکایی‌ها مشمزنکننده بود. با وقوع حملات یازدهم سپتامبر کل این دیدگاه تغییر کرد. همان‌گونه که پروفیسور جفری رُزن می‌گوید، «قبل از یازدهم سپتامبر، این ایده که آمریکایی‌ها داوطلبانه خواهان زندگی‌ای تحت نظر شبکه‌ای از دوربین‌های نظارتی بیومتریک باشند، در ساختمان‌های دولتی، مراکز خرید، زیرگذرها و متروها و استادیوم‌ها به آن‌ها چشم دوخته شود، در مخیله‌ی کسی نمی‌گنجید؛ این کار برای آن‌ها توهمی ویران‌شهری از جامعه‌ای قلمداد می‌شد که قید حریم خصوصی و خلوت و حق ناشناس ماندن خود را زده باشد.»

حال که تا حد شهروندانی مرعوب تنزل یافته‌ایم - الکن در مقابل مقامات منتخب خودمان که از نمایندگی ما سرباز می‌زنند، ناتوان در مواجهه با قساوت پلیس، بی‌قدرت در برابر تاکتیک‌های نظامی و فناوری‌ای که با ما مثل جنگجویان دشمن در میدان مبارزه رفتار می‌کند، و عریان در مقابل نظارت دولتی که همه چیز ما را دیده و می‌شنود - دیگر جایی نداریم که برویم.

ما، به اصطلاح، از کشوری که در آن خلوت و حریم خصوصی تاج سر آن بوده فاصله گرفته و به جامعه‌ای تن داده‌ایم که هیچ چیز از چشمان کنجکاو حکومت در امان نیست. دولتِ شرکتی در جستجوی اصطلاحاً تروریست‌ها و تندروهای پنهان در میان ما - به قول یکی از مقامات، ماجرای همان ضرب‌المثل «سوزنی در انبار کاه» - به نظارت بر همه‌ی جوانب زندگی ما رو آورده است؛ از تماس‌های موبایل‌ها و ای‌میل‌ها تا فعالیت‌های اینترنتی و تراکنش‌های کارت‌های اعتباری. بخش عمده‌ی این داده‌ها به شکم مراکز التقاط داده‌ها در سراسر کشور ریخته می‌شود، جایی که با «دپارتمان امنیت داخلی» همکاری می‌کند تا روی همه‌ی شهروندان دست به ارزیابی امکان تهدید بزند، از جمله روی دانش‌آموزان. این‌ها مراکز اطلاعاتی دولتی و منطقه‌ای جمع‌آورنده‌ی داده‌ها در باره‌ی شما هستند.

### «ناظر اعظم تو را زیر نظر دارد!» - جورج اورول

هر جا که می‌روید و هر چه که می‌کنید، زیر نظر هستید، به‌خصوص اگر پشت سر خود یک ردّ پای الکترونیکی به جا بگذارید. وقتی که از موبایل استفاده می‌کنید، سابقه‌ای از زمان ایجاد تماس، هویت دریافت‌کننده‌ی تماس، طول مدت تماس و حتی از محل خود در زمان برقراری تماس به جا می‌گذارید. وقتی که از کارت دستگاه خودپرداز استفاده می‌کنید، سابقه‌ای از محل و زمان استفاده از آن به جا می‌گذارید. حتی در اکثر اماکن دوربین تصویری مجهز به نرم‌افزار تشخیص چهره کار گذاشته شده است. وقتی که از موبایل استفاده می‌کنید یا اتومبیل مجهز به جی‌پی‌اس می‌رانید، ماهواره

می‌تواند شما را رهگیری کند. اطلاعاتی از این دست بین عوامل دولتی، از جمله پلیس محلی، به شراکت گذاشته می‌شود. و همه‌ی این اطلاعات مرتباً با عادات مصرفی شما، محل اقامت شما و فعالیت‌های شما که روزگاری خصوصی بودند اکنون به شکم دولت آمریکا ریخته می‌شود.

وقتی که لازم به ردگیری حرکات ما باشد، دولت تقریباً منابع پابان‌ناپذیری در اختیار دارد؛ از دستگاه‌های الکترونیکی شنود مکالمات تلفنی، دوربین‌های ترافیک و بیومتریک‌ها گرفته تا کارت‌های شناسایی فرکانس رادیویی، ماهواره‌ها و نظارت اینترنتی.

فناوری تشخیص صدا اکنون این امکان را برای دولت فراهم کرده که دست به استراق‌سمع گسترده از طریق سیستم‌های رایانه‌ای پیچیده بزند. تماس‌های تلفنی را می‌توان تحت نظارت گرفت، صدا را به فایل‌های متنی تبدیل کرده و به‌مدت نامحدود در پایگاه داده‌های رایانه‌ای ذخیره کرد. و اگر هر گونه «تهدیدی» کشف شد - فارغ از میزان بلاهت و حماقت موجود در آن - موضوع ضبط شده را می‌توان مد نظر قرار داده و به یک عامل دولتی سپرد تا تحقیقات بیش‌تری در خصوص آن به عمل آورد. دولت‌های فدرال و ایالتی، که آن‌ها هم با شرکت‌های خصوصی در حشر و نشر به سر می‌برند، محتویات اینترنتی شما را تحت نظر دارند. برای کاربران پروفایل ایجاد کرده و مورد ردگیری قرار می‌دهند تا هویت آن‌ها شناسایی شده، و حتی مورد پیگیری قرار گیرند.

در چنین فضایی، همه مظنون‌اند. و شما مقصّرید تا آن‌که بتوانید بی‌گناهی خود را اثبات کنید. برای تأکید بر این تغییر نگاه فعلی دولت بر شهروندان خود، اف‌بی‌آی از اقتدار گسترده‌ی خود برای تحقیق در خصوص افراد یا گروه‌ها استفاده می‌کند؛ فارغ از آن‌که آنها مظنون به فعالیتی مجرمانه باشند یا نه.

«هیچ چیز مال خودت نبود غیر از چند سانتی متر مکعب در درون

جمجمه‌ات.» - جورج اورول

هر چند، آن‌چه خیلی از افراد ناتوان از درک آنند این است: فقط آنچه می‌گویید یا انجام می‌دهید تحت نظارت نیست، بلکه نحوه‌ی تفکر شما ردیابی و پی‌گیری می‌شود. قبلاً شاهد این نمایش در سطح ملی و فدرال در خصوص لایحه‌ی جرم نفرت‌پراکنی بوده‌ایم که با افکار و الفاظ به اصطلاح «نفرت‌پراکنانه» به شدت برخورد می‌کند؛ خودسانسوری را تشویق کرده و بحث آزاد پیرامون موضوعات گوناگون را کاهش می‌دهد.

به «پلیس اندیشه»ی جدید سلام بگویید!

نظارت اینترنتی جامع توسط دولت شرکتی، به اندازه‌ی خداوند همه-جا-حاضر است؛ توسط دولت به منظور پیش‌بینی و، مهم‌تر از آن، کنترل عامه‌ی مردم، استفاده می‌شود، و آن قدر هم که ممکن است شما فکرش را بکنید دور از ذهن نیست. مثلاً «آژانس امنیت ملی» هم‌اکنون در حال طراحی سیستم هوش مصنوعی‌ای می‌باشد که برای پیشگویی همه‌ی حرکات شما طراحی شده. در یک کلام، این آژانس اطلاعات عظیمی را که این سیستم جمع‌آوری می‌کند در اختیار یک سیستم رایانه‌ای معروف به آکوینت<sup>۱</sup> (این سرواژه مخفف «پاسخ‌گویی پیشرفته‌ی سؤالات برای جمع‌آوری اطلاعات» است) قرار خواهد داد که بعد از آن رایانه می‌تواند برای شناسایی الگوها و پیش‌بینی رفتار از آن استفاده کند.

هیچ اطلاعاتی مصون و در امان نیست.

همه چیز، از سوابق تماس‌های موبایلی و وبلاگ‌ها، تا ای‌میل‌ها، تا پیامک‌ها، تا اطلاعات شخصی ارسال‌شده به سایت‌های شبکه‌های اجتماعی، تا تراکنش‌های

<sup>۱</sup> AQuaint (Advanced Question Answering for INTelligence)

کارت‌های اعتباری، و غیره، توسط «آژانس امنیت ملی» جمع‌آوری شده و به‌رایگان در اختیار عوامل خود در امور مرتبط با جنایات قرار می‌گیرد: سازمان سیا، اف‌بی‌آی، و «دپارتمان امنیت داخلی». یکی از محققین «سازمان امنیت ملی» عملاً از برنامه‌ی اکوینت کنار کشید؛ او به «دغدغه‌های مرتبط با خطرات قرار دادن چنان سلاح قدرتمندی در دست‌ان آژانس فوق‌سری با کم‌ترین احساس مسئولیت‌پذیری» اشاره می‌کرد.

بنابراین، به اسم اصطلاحاً امنیت و اثربخشی، شاهد شکل‌گیری سیستم طبقاتی جدید متشکل از نظاره‌شوندگان (متوسط آمریکایی‌ها مثل من و شما) و نظاره‌گران (بوروکرات‌های دولتی، تکنیسین‌ها و شرکت‌های خصوصی) هستیم. پرواضح است که دوره‌ی برخورداری از حریم خصوصی و خلوت شخصی در آمریکا به آخر خط خود رسیده است.

«اگر می‌خواهی تصویری از آینده داشته باشی، پوتین نظامی‌ای را تصور

کن که روی صورت یک انسان قرار گرفته؛ آن‌هم تا ابد.» – جورج اورول

بنابراین با چنین اوضاعی ما در کجای کار قرار داریم؟

اکنون خود را در وضعیت ناخوشایندی می‌بینیم؛ توسط فناوری‌های دست‌ساز خودمان که پاسخ‌گوی ما نبوده بلکه پاسخ‌گوی دولت و حاکمان شرکتی‌مان هستند تحت نظارت بوده، مدیریت و کنترل می‌شویم. این درسی‌ست با این مضمون که «واقعیت، عجیب و غریب‌تر از تخیلات است» و مدام به‌طور روزمره بر سر و روی‌مان کوبیده می‌شود.

دیری نخواهد پایید که ببینیم داریم با حسرت به گذشته‌ها نگاه می‌کنیم، به زمانه‌ای که می‌توانستیم با هرکسی که دل‌مان می‌خواست حرف بزنیم، هر آن‌چه را که می‌خواستیم بخریم، به هر چه که دل‌مان می‌خواست فکر کنیم بی‌آن‌که افکارمان، واژگان‌مان و فعالیت‌های‌مان توسط غول‌هایی همچون گوگل ردگیری شده، مورد

پردازش قرار گرفته و ذخیره شده، و سپس به آژانس‌های دولتی مثل «آژانس امنیت ملی» و سازمان سیا فروخته شود، و توسط پلیس نظامی با آن ارتش مسلح به فناوری‌های فوق مدرن علیه خودمان استفاده شود.

برای آن که امروزه فردیت خود را حفظ کرده باشی، سازش نکرده باشی، و حتی سر سوزنی خلوت برای خود داشته باشی، و دور از چشمان کنجکاو دولت و فناوری‌های جاسوس زندگی کنی، آدمی نه تنها باید یک شورشی باشد بلکه باید عملاً دست به شورش بزند.

حتی اگر دست به شورش بزنی و بر موضع خود پافشاری، کم پیش می‌آید که فرجام خوشی در انتظار تو باشد. به تو انگ یاغی‌گری زده خواهد شد.

پس در حاکمیت نظارتی آمریکایی چه گونه جان سالم به در ببریم؟

اختیارات مان روز به روز کم و کم‌تر می‌شود.

همان‌طور که در کتاب **آمریکای میدان جنگ: جنگ علیه مردم آمریکا**<sup>۱</sup> به‌وضوح مطرح کرده‌ام، به‌زودی مجبور خواهیم بود بین لذت‌طلبی افراطی (خوشی‌های الکی) عرضه شده توسط رسانه‌های خبری، سیاست‌مداران، مجتمع‌های ورزشی، صنعت تفریحات و سرگرمی‌ها، و صیانت نفس در قالب هشیاریِ مجتهد نسبت به تهدیدات به آزادی‌های مان و مداخله‌ی فعالانه در استقلال فردی، یکی را انتخاب کنیم. با این حال، همان‌طور که الدوس هاکسلی در **بازدید از دنیای شگفت نو** اذعان کرده بود: «فقط هشیاران می‌توانند آزادی‌های خود را حفظ کنند، و فقط آن‌ها که به‌طور مستمر و هوشمندانه به‌موقع در جریان وقایع روزگار هستند می‌توانند به واسطه‌ی رویه‌های دموکراتیک و به‌طور مؤثر امیدوار به صیانت از نفس خود باشند. جامعه‌ای که اکثریت اعضای آن بخش عظیمی از وقت خود را، نه به پی‌گیری وقایع، نه در زمان و

<sup>۱</sup> Battlefield America: The War on the American People

مکان حال حاضر و در آینده‌ی قابل پیش‌بینی خود، بلکه در جایی دیگر، در عوالم نامربوط ورزشی و سریال‌های آبکی، دنیای تخیلات افسانه‌ای و متافیزیک صرف می‌کنند، به‌سختی خواهند توانست در برابر دست‌درازی‌های کسانی که دنیای‌شان را تحریف کرده و به کنترل خود در می‌آورند، مقاومت ورزند.»

پیوند با منبع اصلی:

**[The Omnipresent Surveillance State: Orwell's ۱۹۸۴ Is No Longer Fiction, www.informationclearinghouse.info, June ۱۲, ۲۰۱۹.](http://www.informationclearinghouse.info)**